

باورها و عملکرد اقتصادی: بررسی تطبیقی آرای نورث و وبر

motvaselim@ut.ac.ir

محمود متوسلی

استاد دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران

smtohidlou@gmail.com

سمیه توحیدلو

دکتری رشته جامعه شناسی، دانشگاه تهران

alinikoo77@gmail.com

علی نیکونستی

کارشناس ارشد رشته اقتصاد، دانشگاه مفید و

پژوهشگر (نویسنده مسئول مکاتبات)

پذیرش: ۹۲/۵/۱۴

دریافت: ۹۱/۶/۱۹

چکیده: تاکنون نظریه‌های گوناگونی درباره عوامل موثر بر توسعه و علل تفاوت در سطح توسعه کشورها ارائه شده است. در این مقاله با اتکاء بر تحلیل مقایسه‌ای، به بررسی آراء وبر به‌عنوان یکی از جامعه‌شناسان مطرح عضو مکتب تاریخی آلمان و همچنین داگلاس نورث به‌عنوان یک اندیشمند نهادگرا پرداخته شد. در این پژوهش نشان داده شد که علاوه بر تاثیراتی که مکتب تاریخی آلمان بر شکل‌گیری پارادایم اقتصاد نهادی داشته است، میان آرای نورث و وبر نیز شباهت‌ها و تفاوت‌های مهمی وجود داشته است. یافته‌ها نشان دادند که نورث از تبیین وبر در مورد تاثیر عواملی مانند فرهنگ، ارزش‌ها و باورها بر عملکرد اقتصادی استفاده نمود است. با این حال نورث با استفاده از مفهوم نهاد توانسته است تبیین بهتری از نحوه تاثیر این عوامل بر عملکرد اقتصادی ارائه کند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد رویکرد نهادی که در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است، رویکردی مناسب برای وارد کردن متغیرهای اجتماعی در مباحث اقتصادی است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد نهادی، ماکس وبر، داگلاس نورث، مکتب تاریخی آلمان، نهاد.
طبقه‌بندی: B10, B15:JEL

مقدمه

باربر در مورد کتاب ثروت ملل آدام اسمیت که از آن به‌عنوان سنگ بنای رشته اقتصاد یاد می‌شود، می‌نویسد: «ثروت ملل هم به سرنوشت بیشتر آثار کلاسیک دچار شده است، یعنی بیش از آنکه آن را بخوانند درباره‌اش حرف می‌زنند» (باربر، ۱۳۷۰). مروری بر بسیاری از کتب کلاسیک دیگر که در زمینه اقتصاد نوشته شده‌اند نشان می‌دهد که آنها نیز سرنوشتی بهتر از کتاب ثروت ملل نداشتند. کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» کینز و بسط آن را عاملی برای حذف اقتصاد نهادی قدیم می‌داند (Hodgson, 2002)، درحالی‌که تحلیل‌های وی حاوی مطالب نهادی بسیاری است. به نظر می‌رسد کتاب کلاسیک ماکس وبر با عنوان «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» نیز از این قاعده مستثنی نباشد. درحالی‌که درباره این بحث وبر که اخلاق پروتستانی باعث پدید آمدن روح سرمایه‌داری شده است و دین اسلام با این روحیه ضدیت دارد، مطالب بسیار زیادی نوشته شده است، اما درباره این نکته که کتاب وبر جزء نخستین مطالعاتی است که به بررسی تاثیر باورها و ارزش‌ها بر عملکرد اقتصادی پرداخته (North, 2005)، کمتر مطلبی نوشته شده است. لذا در این مقاله ضمن بررسی آرای وبر درباره اثر باورها و ارزش‌ها بر عملکرد اقتصادی، به بررسی اثر مکتب تاریخی آلمان که وبر نیز یکی از اعضای آن بوده است، بر شکل‌گیری اقتصاد نهادی نیز پرداخته می‌شود. همچنین به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آرای وبر به‌عنوان یک جامعه‌شناس، و نورث به‌عنوان یک اقتصاددانان نهادگرا اشاره خواهد شد.

با توجه به اهداف، روش پژوهش مبتنی بر مطالعه اسنادی و تحلیل مقایسه‌ای است. در بخش نخست به معرفی اجمالی مکتب تاریخی آلمان و پس از آن آرای وبر به‌عنوان یکی از اندیشمندان سرشناس این مکتب اشاره می‌شود. سپس مکتب اقتصاد نهادی بررسی شده و پس از آن به بررسی آرای نورث به‌عنوان یکی از نهادگرایان برنده جایزه نوبل اقتصاد پرداخته می‌شود. در نهایت نیز به تحلیل مقایسه‌ای آرای این افراد اشاره شده و نقاط شباهت و افتراق آنها مشخص می‌شود.

مبانی نظری پژوهش

مکتب تاریخی آلمان به مثابه یک رقیب برای اقتصاد کلاسیک

Schumpeter (1981) اشاره می‌نماید که وبر یکی از اعضای متاخر مکتب تاریخی آلمان بود که هرگز به صحنه علوم دانشگاهی نیامد و کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری وی بیش از بسیاری

از آثارش بحث‌های فراوانی را برانگیخت. واقعیت آن است که مکتب تاریخی آلمان که وبر از اعضای متاخر آن بود تأثیری شگرف بر اندیشه اقتصادی گذاشت و به‌عنوان اولین رویکرد بدیل در برابر اقتصاد کلاسیک قد علم کرد، لذا در ادامه برای بحث بهتر درباره آرای وبر به بررسی این مکتب و مقایسه آن با مکتب کلاسیک پرداخته می‌شود.

علم اقتصاد مدتی پس از آنکه توسط آدام اسمیت پایه‌گذاری شد، مسیری متفاوت از سال‌های آغازین خود را طی کرد و با فاصله گرفتن از مباحث فلسفی، سیاسی و اجتماعی بر مباحثی مانند مبادله، عرضه و تقاضا متمرکز شد و کوشید آنها را به صورت ریاضی فرموله کند. به‌عنوان مثال درحالی‌که آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل بیش از ۸۰ بار از واژه نهاد استفاده کرد (Smith, 1776)، این توجه به بحث نهادها که خود به مثابه ارتباط با سایر مباحث علوم انسانی بود به تدریج کنار گذاشته شد. این تحول البته دلایل گوناگونی داشت که از آن جمله می‌توان به پیشرفت‌های علم فیزیک و تلاش اقتصاددانان به پیروی از آن، تفکیک نادرست متقدمین، تحول‌های سیاسی، پیچیدگی موضوع، دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی اشاره کرد (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹).

در هر حال این رویکرد با چالش‌های عمده‌ای از سوی رقبایی که در آن سوی مرزهای انگلستان بودند و پایگاه اصلی اقتصاددانان کلاسیک محسوب می‌شدند، مواجه بود. بر خلاف مکتب کلاسیک که تحت تأثیر فلسفه روشنگری و کانت بود، در آلمان مکتب روشنگری مخالفان سرسختی داشت. در آلمان هم اصحاب هرمنوتیک مانند شلایرماخر^۱ (۱۸۳۴-۱۷۶۸) و دیلتای و هم طرفداران رمانتیسم که مخالف فلسفه روشنگری بودند، حضور داشتند. شلایرماخر دامنه استفاده از هرمنوتیک را که تا آن زمان تنها مختص متون دینی بود، گسترش داد و کوشید روشی واحد، عام و جهان‌شمول برای تفسیر متون مختلف فراهم آورد. سپس دیلتای (۱۹۱۲-۱۸۳۳) بود که رویکرد شلایرماخر را بسط داد و در پی بنا نهادن بنیادی علمی برای علوم انسانی بود تا این علوم نیز به اندازه علوم طبیعی دارای اعتبار گردد (بهشتی، ۱۳۷۷). به نظر دیلتای، تمایز آشکاری میان روش‌های علوم انسانی و طبیعی وجود دارد. روش مورد استفاده در علوم انسانی «فهمیدن» است، درحالی‌که روش علوم طبیعی تبیین و توصیف مناسبت‌های علی و معلولی است و یک دانشمند علوم طبیعی حوادث و اثراتی را بررسی می‌کند که ساخته انسان نیست. در مقابل به‌طور مثال یک مورخ می‌کوشد با پی بردن به نیت اهداف و خصایص افراد به فهم اعمال‌شان دست یابد. این اعمال قابل فهمند، زیرا اعمال بشری هستند و بر خلاف حوادث طبیعی علتی دارند که به دلیل بشر بودن می‌توان آن را درک کرد. بنابراین درحالی‌که

روش علوم طبیعی استقرای علمی است، روش علوم انسانی و تاریخ تاویلی است (خسروپناه، ۱۳۷۷). همچنین هوسرل^۱ (۱۹۳۸-۱۸۵۹) علوم انسانی را به واسطه استفاده از روش‌های علوم طبیعی بدون در نظر گرفتن تفاوت موضوع مورد انتقاد قرار داد (دارتیگ، ۱۳۷۳).

علاوه بر مباحث فلسفی فوق در آلمان حرکت رمانتیسم نیز که در ابتدا یک حرکت هنری بود به تدریج گسترش یافت و به جریانی فکری بر علیه روشنگری تبدیل شد. طرفداران رمانتیسم با فروغ عقل‌گرایانه و عقلانیت‌ابزاری لیبرالیسم مخالف بودند و بر اهمیت جامعه و تقدم اهداف جمعی بر اهداف فردی و اهمیت اوضاع تاریخی و فرهنگی هر کشور تاکید می‌ورزیدند (دادگر، ۱۳۸۳). از سوی دیگر زمینه‌های اقتصادی نیز در آلمان متفاوت بود. بر خلاف انگلستان که در آن سال‌ها دوران شکوفایی صنعتی را پشت سر می‌گذاشت، آلمانی‌ها به شدت از ورود کالاهای انگلیسی به کشورشان زیان می‌دیدند. در این فضای فکری و اقتصادی بود که فریدریش لیست^۲ مکتب تاریخی آلمان را بنا نهاد. او منتقد سرسخت جهان‌شمولی نظریه‌های کلاسیک بود و معتقد بود کشورها شرایط خاص خود را دارند که باید در تحلیل‌ها به آن توجه نمود. وی همچنین به بی‌توجهی اقتصاددانان کلاسیک به عوامل سیاسی و اجتماعی در تحلیل‌ها اعتراض داشت (تفضلی، ۱۳۷۵).

ماکس وبر

وبر پرورده همین سنت آلمانی بود. شومپیتر، وبر را مروج اقتصاد اجتماعی می‌داند و در تعریف جامعه‌شناسی اقتصادی می‌نویسد: «تحلیل اقتصادی بر این امر دلالت می‌کند که مردم در هر زمان چگونه رفتار می‌کنند و اثرهای اقتصادی که به واسطه این رفتار تولید می‌کنند، چیست؟ جامعه‌شناسی اقتصادی بر این امر دلالت می‌کند که چرا آنها چنین رفتار می‌کنند. اگر رفتار انسانی به میزان کافی به صورت گسترده تعریف گردد، به گونه‌ای که نه تنها در برگیرنده کنش‌ها، انگیزه‌ها و تمایل‌ها باشد و نهادهای اجتماعی را نیز دربرگیرد که به رفتار اقتصادی مرتبط هستند، عبارت خواهد بود از حکومت، حقوق وراثتی، قرارداد و غیره. این عبارت آنچه را که نیاز است، بیان می‌دارد (Schumpeter, 1981). Swedberg (1999) نیز در مقاله‌ای با عنوان «وبر به مثابه یک اقتصاددان و جامعه‌شناس» به این مسأله اشاره می‌نماید که وبر در مقطعی از زندگیش، اقتصاد تدریس می‌کرده است. همین تسلط وبر به مسایل اقتصادی و توجه ویژه او به رفتار و کنش اقتصادی علی‌رغم بااهمیت قلمداد نمودن جامعه، نکته‌ای است که وبر را به‌عنوان یکی از اندیشمندان اقتصادی و اجتماعی برجسته ساخته است.

1. Husserl

2. Friedrich List

نقطه آغاز کار وبر متمرکز بر فرد بوده است تا جامعه. «جامعه‌شناسی تعبیری، فرد و اعمال او را واحد اصلی یا اتم آن می‌داند. در این نگرش فرد در عین حال حد‌نهایی و تنها عامل رفتار معنی‌دار است. به‌طور کلی در جامعه‌شناسی مفاهیمی چون دولت، انجمن، فئودالیسم و غیره به مقوله‌های خاصی از کنش متقابل انسان اشاره دارد» (وبر، ۱۳۸۷).

به نظر وبر اخلاق، مفهوم عامی دارد. در واقع به مرام و نحوه عمل افراد در موضوع‌های مختلف باز می‌گردد. در جامعه امروز مرام هر فرد و همین‌طور گزینش‌هایی که صورت می‌گیرد کاملاً متصل و متصف به باورهای است که از خیر و شر دارد. قانون، دین، عرف، سنت و بسیاری دیگر، ابژه‌های فعال اجتماعی هستند که برای درونی‌سازی اخلاق در انسان‌ها مفید قلمداد می‌شوند. دین و مرام‌های دینی تنها یکی از عوامل تشکیل‌دهنده اخلاق اقتصادی قلمداد می‌شوند.

برخی عوامل خاص جغرافیای اقتصادی و تاریخ اقتصادی در تعیین میزان استقلال آن حداکثر تاثیر را دارد. تعیین شیوه زندگی به وسیله دین نیز فقط یکی از عوامل تعیین‌کننده اخلاق اقتصادی است که البته خود این عامل نیز از عوامل اقتصادی و سیاسی تاثیر می‌پذیرد. چنانچه در اغلب کارهای وبر دیده می‌شود، تحویل ایده‌های مذهبی به تحول‌های اقتصادی خود را در قالب «اخلاق اقتصادی» نشان داده‌اند. این چنین است که «آن دسته از ویژگی‌های ادیان که از نظر اخلاق اقتصادی اهمیت دارند، به‌طور اساسی از دیدگاهی مشخص، مورد علاقه هستند. علاقه به روشی که آنها از رهگذر آن با عقل‌گرایی اقتصادی آن را ارتباط می‌دهند. به تعبیر دقیق‌تر منظور آن نوع عقل‌گرایی اقتصادی است که از قرون شانزدهم و هفدهم در مقام بخشی از عقلانی‌شدن خاص زندگی مدنی بر غرب تسلط یافته است و در این بخش از جهان به پدیده‌ای آشنا تبدیل شده است» (وبر، ۱۳۸۷).

وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری چند سؤال مهم را مطرح می‌نماید: «چرا مدیران و سرمایه‌داران بزرگ اکثراً کاتولیک هستند؟»، چه‌طور طبقه برژوازی اروپایی در قرون ۱۵ الی ۱۷ پذیرای سختگیری‌های مذهبی شدند و اصلاح دینی گردیدند؟ و «چه عنصری موفقیت پروتستانه را رقم زده است؟». وبر در این کتاب از باورهایی یاد می‌کند که زمینه کنش‌های عقلانی مردم شده است. وبر اعتقاد دارد که کنش اقتصادی سرمایه‌داری، کنشی است که بر سودجویی مبتنی است و تحقق سود با بهره‌گیری از فرصت‌های تجاری ممکن می‌شود. به عبارت دیگر در این خصوص فرصت‌های صلح‌آمیز، امکان‌پذیر نمی‌باشند. سوداندوزی از راه زور، ظاهراً و عملاً روال و قاعده خاص خود را دارد و با فعالیت سرمایه‌داری عقلانی کاملاً متمایز است. فعالیت سرمایه‌داری بر محاسبه دقیق مبتنی است و اساساً فعالیتی حساب‌گرانه و عقلانی است (وبر، ۱۳۸۰)، اما وبر در کنار این مسئله به

واقعیتی دیگر نیز توجه داشته است، واقعیتی که مبنای پژوهش وی در کتاب اخلاق پروتستان قرار گرفته است.

پروتستان‌ها نیز به‌عنوان یکی از گروه‌های اقلیت در زمان خود، تحت هر موقعیتی پیوسته به فعالیت‌های اقتصادی - عقلانی توجه خاصی داشته‌اند. بنابراین علت اساسی داشتن روحیه اقتصادی پروتستان‌ها و اختلاف آنها با کاتولیک‌ها، تنها ناشی از وضعیت سیاسی و تاریخی نبوده است، بلکه باورهای مذهبی نیز در این امر تاثیر داشته است. امتیاز اساسی اخلاق فرانکلین (روح سرمایه‌داری) که مورد پذیرش پروتستان‌ها قرار گرفت و تاثیر زیادی بر آنها نهاد، کسب درآمد بیشتر به همراه پرهیز از تمام‌لذایذ زودگذر زندگی و بالاتر از همه اجتناب کامل از روحیه خوش‌گذرانی است. این امر به خودی خود یک هدف است، به گونه‌ای که از نظر خوشبختی یا مطلوبیت فردی، امری کاملاً متعالی و مطلقاً غیرعقلانی به نظر می‌آید (وبر، ۱۳۸۰).

اما این باورهای مذهبی چگونه پدید آمده است؟ به نظر وبر این اخلاق حاصل بسط ایده عمل به تکلیف از طریق انجام شغل، صرف‌نظر از نوع شغل و به ویژه صرف‌نظر از قوای شخص یا استفاده از امکانات مادی نظیر سرمایه است. ایده‌ای که شاخص «اخلاق اجتماعی» فرهنگ سرمایه‌داری و شالوده آن است. وبر توضیح می‌دهد که بر خلاف تصور این انتخاب اصلح و گزینش نبوده است که جامعه سرمایه‌داری کنونی را پدید آورده است، زیرا برای اینکه این روش انتخاب شود نخست باید این امر در جایی تجلی یابد و این تجلی نباید فرد باشد، بلکه باید نگرشی مشترک در گروه‌های انسانی باشد. اما بسط این ایده هم به نظر وبر بازتاب شرایط اقتصادی نیست و نظر مارکس در مورد عقاید اشتباه است. از سوی دیگر رواج این روح نیز نتیجه تلاش رباخواران و ماجراجویان اخلاقی آنان نبوده است، بلکه این لوتر بود که با تفسیر جدیدی که از واژه آلمانی Beruf (معادل انگلیسی calling) ارایه کرد، راه را برای نگرش نوین به کار و زندگی و پدید آمدن روح سرمایه‌داری هموار ساخت. وبر ادامه می‌دهد: «تردید نیست که توجیه اخلاقی زندگی شغلی دنیوی، یکی از مهمترین نتایج نهضت اصلاح کلیسا و به خصوص شخص لوتر است و تقریباً همگان در این باب اتفاق نظر دارند». البته وبر به تفاوت دیدگاه لوتر با تحول‌های بعدی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که گرچه اصلاح دینی بدون لوتر ناممکن بود، اما بدون کالوینیسیم دستاورد لوتر تداوم عینی نمی‌یافت (وبر، ۱۳۸۰).

بر اساس این دیدگاه ثروت، فقط هنگامی که موجب بطالت و لذت‌جویی است، گناه‌آمیز می‌شود و از نظر اخلاقی مذموم است. ثروت‌اندوزی وقتی بد است که هدف خوشگذرانی و بطالت باشد، ولی کسب ثروت از طریق انجام وظیفه در یک تکلیف نه تنها از لحاظ اخلاقی جایز است، بلکه عملاً نیز

توصیه شده است (وبر، ۱۳۸۰). همین اخلاق را مجزا از فرهنگ پیوریتنی آن می‌توان به سایر ادیان و سایر ممالک عمومیت داد. در واقع روح کلی پیام وبر از این پژوهش این بوده که «مؤمن ریاضت‌کش مسیحی عادت کرده بود منافع آتی را در مقایسه با ایثارهای حال، سبک و سنگین کند و ویژگی‌های ذهنی را در خود پرورش دهد و در صورت انتقال آنها به حوزه اقتصادی وی را به پس‌انداز و انباشت قادر می‌سازد، لذا به این مفهوم مسیحیت و دین را باید از عوام مثبت رشد اقتصادی قلمداد کرد» (هلاپنر، ۱۳۷۹).

وبر مسیحیت را به مثابه یک دین رستگاری در نظر می‌گیرد که متضمن این عقیده است که انسان‌ها اگر اعتقادهای دینی را بپذیرند و از اصول اخلاقی آن پیروی کنند، می‌توانند رستگار شوند. مفاهیم گناه و نجات یافتن از گناهکاری به مرحمت خداوند در اینجا دارای اهمیت است. این مفاهیم نوعی تنش و پویایی عاطفی ایجاد می‌کند که در ادیان شرقی وجود ندارد. ادیان رستگاری یک جنبه انقلابی دارند، درحالی‌که ادیان شرقی یک نگرش انفعالی نسبت به نظم موجود در درون مؤمن پرورش می‌دهند. وبر با تحلیل ادیان شرقی نتیجه گرفت که آنها موانع غیرقابل عبوری در برابر توسعه سرمایه‌داری صنعتی، آن‌گونه که در غرب رخ داد، فراهم کردند. این امر نه از آن روست که تمدن‌های غیرغربی عقب مانده‌اند، بلکه آنها صرفاً ارزش‌هایی متفاوت با آنچه که در اروپا مسلط گردید را پذیرفته‌اند (گیدنز، ۱۳۷۵).

وبر بر این نکته تاکید می‌کند که رابطه اخلاق پروتستانی با رشد سرمایه‌داری مدرن و با مسئله رباخواری و در پشت آن مسئله کلی‌تر جنبه مالی سرمایه‌داری مهمترین موضوع نیست، بلکه در نظر او مهمترین موضوع مشروعیت بخشیدن اخلاقی به تولید و نیز جهت دادن نیازهای افراد تا معنای مذهبی تولید مادی توجیه شود، است (پارسونز، ۱۳۷۹)

کار وبر از جهت دیگر نیز مهم است، درحالی‌که درباره مناظره خیالی وبر و مارکس بسیار سخن گفته شده است (کرایب، ۱۳۸۴؛ ریتزر، ۱۳۷۴). ریتزر یادآور می‌شود وبر به جای آنکه افکار را بازتاب صرف عوامل اقتصادی بداند آنها را همانند نیروهای خودمختاری در نظر می‌گرفت که می‌توانند بر اقتصاد تاثیر گذارند (ریتزر، ۱۳۷۴). این امر در تضاد کامل با نظریه مارکس است. کرایب (۱۳۸۴) یادآور می‌شود که ممکن است از نوشته‌های وبر این‌گونه استنتاج شود که ایده‌ها مناسبت‌های اقتصادی نیستند که تحول‌های اجتماعی را رغب می‌زنند. در واقع وبر تلاش داشته است که نشان دهد تحول‌های اجتماعی عوامل مختلفی دارند. وبر در این باره می‌گوید: «بدین ترتیب مطالعه حاضر بدون شک می‌تواند سهمی در درک نحوه تبدیل «ایده‌ها» به نیروی موثر تاریخی ایفاء نماید»

(ویر، ۱۳۸۰). گیدنز (۱۳۸۰) نیز یادآور می‌شود که وبر با طرح بحث تاثیر ایده‌های مذهبی بر تحول اقتصادی، انتقاد مارکسیست‌ها را برانگیخته است.

اقتصاد نهادی

اکنون پس از بررسی آرای وبر، وقت آن است که به بررسی آرای نورث به‌عنوان یک اقتصاددان نهادگرا پرداخته شود، اما پیش از بررسی آرای نورث، توجه به چند نکته در خصوص مکتب نهادی ضروری است. نخست آنکه در یک تقسیم‌بندی کلی اقتصاد نهادی به دو دسته قدیم و جدید تقسیم می‌شود. اقتصاد نهادی با نوشته‌های افرادی مانند وبلن^۱ (۱۹۲۵-۱۸۶۲)؛ کامونز^۲ (۱۹۴۵-۱۸۶۲)؛ میچل^۳ (۱۹۴۸-۱۸۷۶) و دیگر پیروان آنها آغاز شد، اما اصطلاح اقتصاد نهادگرایی با مقاله همیلتون^۴ که در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس انجمن اقتصاد آمریکا ارایه شد، مورد توجه عمومی قرار گرفت (Rutherford, 2001; Hodgson, 2000). البته (Hamilton (1919 در آن مقاله به رهبری جریان نهادگرا به وسیله افرادی مانند وبلن، میچل و آدامز اشاره می‌کند. این نهادگرایان که بعداً به اقتصاددانان نهادی قدیم معروف گشتند، جریانی انتقادی نسبت به اقتصاد نئوکلاسیک داشتند و نظرهای مشترکی داشتند که عبارت بودند از: (۱) تاکید بر عمل جمعی بیش از عمل فردی؛ (۲) بررسی تکاملی اقتصاد به جای بررسی‌های مکانیکی؛ و (۳) تاکید بر مشاهده‌های تجربی به جای استدلال‌های قیاسی (Klein, 1999). آنچه نهادگرایان قدیم را از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان متمایز می‌نماید، استفاده از مفهوم نهاد برای تحلیل رفتار افراد بود (Vandenberg, 2002). البته مفهومی که آنها از نهاد مد نظر داشتند، بسیار شبیه جامعه‌شناسان بود. مثلاً وبلن از کلمه‌های عادات، رسوم و عرف برای اشاره به مفهوم نهاد استفاده می‌کرد (Ranson, 2007).

اما نکته مهم‌تر آن است که این نهادگرایان تحت تاثیر مکتب تاریخی آلمان بودند. Rutherford (2001) در این زمینه می‌نویسد: «آثار اقتصادی- حقوقی ریچارد الی^۵ (استاد کامنز) و اچ. سی. آدامز^۶ (استاد همیلتون) منابع اصلی در زمینه حقوق و اقتصاد بودند. خود آنها نیز شدیداً تحت تاثیر مکتب تاریخی آلمان بوده‌اند. در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ نفوذ مکتب تاریخی آلمان در اقتصاد

1. Thorstein Veblen
2. John R. Commons
3. Wesley C. Mitchell
4. Hamilton
5. Richard Ely
6. H. C. Adams

آمریکا بسیار زیاد بود و این نفوذ به مکتب نهادگرایی نیز راه یافت. وی ادامه می‌دهد: «آن‌چنان که از اندک بودن رساله‌های پژوهشی دانشجویان تحصیل‌های تکمیلی آمریکایی برمی‌آید، در این دوران تعداد زیادی از دانشجویان آمریکایی به خاطر آنکه دانشگاه‌های آلمان شهرت فراوانی داشتند و درهای آنها به روی دانشجویان خارجی باز بود، بخشی از تحصیل‌های تکمیلی خود یا تمام آن را در آلمان تکمیل کرده‌اند. در آلمان اقتصاد عموماً بخشی از دپارتمان حقوق بود و به همین خاطر پیوند تنگاتنگی بین حقوق و اقتصاد وجود داشت و نفوذ مکتب تاریخی آلمان از طریق این دانشجویان به آمریکا وارد شد. انجمن اقتصادی آمریکا توسط همین دانشجویان در سال ۱۸۸۵ بنیان‌گذاری شد و بخش اعظمی از فعالیت‌های حرفه‌ای دانشگاه‌های آمریکا را همین انجمن راه‌اندازی کرد.»

در سایه تلاش پیشگامان نهادگرایی اقتصاد نهادی به تدریج به یکی از مکاتب مهم اقتصادی بدل گشت، ولی در فاصله میان دو جنگ جهانی رو به افول گذاشت.^۱ هم‌زمان با افول اقتصاد نهادی قدیم به تدریج اقتصاد نهادی جدید نیز در حال شکل‌گیری بود. اقتصاد نهادی جدید^۲ با مقاله کوز^۳ به نام "ماهیت بنگاه" در سال ۱۹۳۷ آغاز شد (Coase, 1998)، ولی تا مدت‌ها از این مکتب فکری تحت عنوان «نهادی» یاد می‌شد و اولین بار اصطلاح اقتصاد نهادی جدید توسط ویلیامسون^۴ در سال ۱۹۷۵ مورد استفاده قرار گرفت (Klein, 1999; Hodgson, 2002; Coase, 1999). Klein (1999) در توضیح اقتصاد نهادی جدید می‌گوید: «اقتصاد نهادی جدید رشته‌های اقتصاد، حقوق، نظریه سازمان، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را ترکیب می‌نماید تا درک مناسبی از نهادهای اجتماعی، سیاسی و بازرگانی ارائه دهد و به‌طور آزادانه از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی وام می‌گیرد، ولی زبان اصلی آن اقتصاد است. هدف اقتصاد نهادی جدید آن است که توضیح دهد نهاد چیست، چگونه به وجود می‌آید، برای چه اهدافی سودمند است، چگونه تغییر می‌نماید و چگونه قابل اصلاح است.» مهم‌ترین مسأله‌ای که این مکتب را از اقتصاد نهادی قدیم جدا می‌کند، همراهی آن با اقتصاد نئوکلاسیک است. برخلاف اقتصاد نهادی قدیم، نهادگرایان جدید درصدد کنار گذاشتن اقتصاد نئوکلاسیک نیستند و بیشتر در جهت اصلاح آن حرکت می‌کنند (North, 1955; Coase, 1999)، اما آنچه به‌عنوان اقتصاد نهادی جدید شناخته می‌شود، نگرش‌های مختلفی را شامل می‌گردد. در یک تقسیم‌بندی کلی، اقتصاد نهادی جدید را می‌توان به دو جریان عمده تقسیم نمود. یک جریان بر بحث

۱. برای اطلاع از دلایل افول نهادی قدیم به منابع Rutherford, 2001 در صفحات ۱۸۵-۱۸۲ و Rutherford, 2000 در صفحات ۲۹۸-۳۰۰ مراجعه نمایید.

2. New Institutional Economics

3. Coase

4. Williamson

قراردادها، حقوق مالکیت و مباحث بنگاه متمرکز است که عموماً توسط کوز و ویلیامسون رهبری می‌شود، و جریان دیگر بر بحث دولت و ساختارهای کلان تاکید می‌کند که پیش‌تاز آن نورث است (Menard & Shirley, 2010). داگلاس نورث متعلق به گروه دوم از نهادگرایان است که بر ساختارهای کلان تاکید می‌کند که در ادامه به بررسی آرای آن پرداخته می‌شود.

پیش از پایان این معرفی توجه به این نکته ضروری است که توجه به نهادها سال‌هاست به بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فلسفه، و جغرافیا تسری یافته است (Hodgson, 2006) و تا آنجا پیش رفته که الینور استروم^۱ که به عنوان یک نهادگرا برنده جایز نوبل اقتصاد شده است، دارای مدرک دکتری علوم سیاسی است که مقاله‌هایی را در خصوص نهادگرایی در علوم اجتماعی به چاپ رسانده است.^۲

داگلاس نورث: تاریخ اقتصادی و عملکرد اقتصادی

در این پژوهش از میان اندیشمندان مختلف نهادگرا، بر آرای نورث تمرکز شده است، زیرا نورث تأثیر فراوانی در گسترش توجه به نهادها در میان محققان علوم انسانی، توجه به نهادها در مباحث اقتصاد سیاسی و توسعه و همچنین توجه مراکز تصمیم‌گیری جهانی به نهادها داشته است (Menard & Shirley, 2010). تعریف وی از نهادها مورد قبول اکثر محققان واقع شده است (Kingston & Caballero, 2009) و تبیین وی درباره تغییر نهادی ارایه‌ای منحصر به فرد و پویا است (Aoki, 2010). وی قریب به پنجاه سال است که در مقاله‌های گوناگون به بررسی تاریخ اقتصادی، عملکرد اقتصادی و تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی اشاره می‌نماید و در نهایت در سال ۱۹۹۳، بنیاد نوبل به‌خاطر «انجام پژوهش جدید در تاریخ اقتصادی از طریق کاربرد نظریه و روش‌های کمی جهت توضیح تغییرهای اقتصادی و نهادی» جایزه نوبل اقتصاد را به وی اعطا کرد. نورث بحث درباره لزوم توجه به نهادها را عموماً با انتقاد از فروض اطلاعات کامل و عقلانیت ابزاری اقتصاد نئوکلاسیک همراه می‌کند و می‌نویسد: «در واقع اطلاعات ناقص است و ظرفیت ذهن بشری برای پردازش اطلاعات محدود است» (North, 2000). بر این اساس است که نورث لزوم توجه به نهادها و ایدئولوژی‌ها را یادآور می‌شود. نورث معتقد است انسان‌ها همواره با عدم اطمینان روبه‌رو هستند و تلاش می‌نمایند آن را

1. Elinor Strom

۲. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منبع زیر مراجعه نمایید:

Zafirovski, M. (2000). Economic and sociological approaches to institutions: Economy, society and law. *European Journal of Law and Economics*, 10(1), 7-30.

کاهش دهند (North, 2005). در واقع انسان‌ها برای کاهش این نااطمینانی است که نهادها را ایجاد می‌نمایند (North, 2000). به نظر وی «نااطمینانی اولیه با آموزش دو نوع از تجربه‌هایی که از محیط پیرامونی فیزیکی و محیط زبانی فرهنگی- اجتماعی حاصل می‌آیند، کاهش می‌یابد». نورث سپس اشاره می‌نماید که یادگیری اولیه ساختاری را برای تفسیر پیام‌های گوناگون دریافت شده توسط حواس توسعه می‌دهد، ساختاری که چارچوب اولیه آن ژنتیکی است، اما ساختار ثانویه آن حاصل دو نوع آموزشی است که به آنها اشاره شد. وی سپس به چارچوبی اشاره می‌نماید که برای سازماندهی ادراک و حفظ نتایج تحلیلی از اوایل کودکی ایجاد می‌شود و تکامل می‌یابد. برای درک بهتر این چارچوب نورث از اصطلاح مدل‌های ذهنی استفاده می‌نماید. به نظر وی مدل‌های ذهنی برای تبیین و تفسیر محیط و بازخوردی که از محیط پیرامونی دریافت می‌شود، مدل‌ها را تقویت یا اصلاح می‌کند (North, 2005).

در نهایت: «هنگامی که پاسخ‌های محیطی مدل‌های ذهنی یکسانی را در بیشتر اوقات تایید می‌نمایند، تا اندازه‌ای آن را تثبیت می‌کنند. این مدل ذهنی نسبتاً تبلور یافته را «باور» گویند که از به هم پیوستگی باورها^۱ (که می‌توانند استوار یا بی‌ثبات باشند) «سیستم باورها»^۲ ایجاد می‌شود و فرد را برای بقا در محیط پیرامونش در گذشته توانا می‌سازد. سیستم باورها مرتبط با سیستم انگیزشی^۳ است. سیستم باورها خصوصیت یک فیلتر عمومی برای تمام پروسه‌های جدید تحریک را به عهده می‌گیرد. بنابراین به درستی امکان‌پذیر است که فرض شود سیستم باورها تقریباً در برابر تغییرهای ناگهانی مقاوم هستند»، اما موضوع مهم زمانی است که مشکل‌ها بر اساس مدل‌های ذهنی موجود حل نمی‌شوند. به نظر نورث در این حالت ذهن مدل‌های جدیدی را برای حل مشکل پیشنهاد می‌کند. نورث تاکید می‌کند که با وجود اینکه پاسخ‌های محیطی نقش مهمی در تصحیح مدل‌ها دارند، اما امکان تفسیر اشتباه آن‌ها وجود دارد. همچنین تعصب‌های تاریخی^۴، اسطوره‌ها^۵، خرافات^۶ و ایدئولوژی‌ها نقش مهمی در این تفسیر اشتباه دارند (Nantzavinos *et al.*, 2004). نورث پس از مقدمه‌های فوق بحث نهادها را مطرح می‌کند. به نظر وی رابطه نزدیکی میان مدل‌های ذهنی، سیستم باورها و نهادها وجود دارد، به گونه‌ای که به نظر ایشان نهادها از سیستم باورها استخراج

1. Interconnection of Belief
2. Belief System
3. Motivational System
4. History of Dog, as
5. Myths
6. Superstitions

می‌شوند. نورث ادامه می‌دهد: «سیستم باورها بازنمای داخلی چشم‌انداز انسانی را ماندگار می‌سازد. نهادها ساختارهایی هستند که انسان‌ها بر این چشم‌انداز تحمیل می‌کنند تا محصول مورد علاقه خود را به دست آورند. بنابراین سیستم باورها بازنمایی داخلی و نهادها بروز خارجی این بازنمایی هستند» (North, 2005).

نورث در تعریف نهادها می‌نویسد: «نهادها قراردادهای ابداع شده انسانی هستند که کنش‌های متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آن‌ها از قوانین رسمی (به‌عنوان مثال: قواعد، قوانین و قانون اساسی)، قوانین غیررسمی (به‌عنوان مثال: ارزش‌های رفتاری، عرف و قوانین برخورد تحمیل شده رفتار^۲) و خصوصیت‌های اجرایی آن‌ها تشکیل شده‌اند» (North, 1994). نورث سپس به بیان تفاوت میان نهادها و سازمان‌ها می‌پردازد و بیان می‌دارد اگر نهادها، قواعد بازی تلقی شوند، سازمان‌ها بازیکنان آن خواهند بود. وی در توصیف سازمان‌ها بیان می‌دارد: «سازمان‌ها از مجموعه‌ای از افراد که حول هدف مشترکی برای رسیدن به اهداف معینی متحد شده‌اند، تشکیل یافته‌اند. سازمان‌ها شامل شاکله‌های سیاسی^۳ (به‌عنوان مثال بازیگران سیاسی، سناتورها، شورای شهر، و هیأت‌های نظارت‌کننده)، اقتصادی (به‌عنوان مثال شرکت‌ها، اتحادیه تجاری، مزارع فامیلی، و شرکت‌های تعاونی)، اجتماعی (کلیساها، کلپ‌ها، و انجمن‌های ورزشی) و آموزشی (مدارس، دانشگاه‌ها، و مراکز آموزش شغلی) هستند» (North, 2000; North, 1994). سازمان‌ها انعکاس‌دهنده فرصت‌هایی هستند که نهادها ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر «اگر چارچوب نهادی برای دزدی و فعالیت‌های خلاف، پاداش دهد، در این صورت سازمان‌ها در جهت خلاف‌کاری و دزدی سامان می‌یابند و اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، در این صورت سازمان‌هایی به‌وجود می‌آیند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج می‌نمایند» (North, 1994).

North (2005) در نهایت درباره رابطه میان باورها، نهادها و عملکرد اقتصادی مدل زیر را ارایه

می‌نماید: باورها ← نهادها ← سیاست‌ها ← نتایج

همان‌طور که اشاره شد قبل از باورها نیز مدل‌های ذهنی قرار دارند. North (1990) بر اساس این چارچوب نظری در آثار متفاوت خود به تحلیل روند توسعه در کشورهای گوناگون می‌پردازد. به عنوان مثال وی به بررسی واگرایی موجود بین کشورهای پراداخته است که نقطه شروع و آغاز یکسانی

۱. نورث در برخی مقاله‌ها با تساهل از عنوان مدل‌های ذهنی مشترک به جای سیستم باورها استفاده می‌نماید، بنابراین وی بیان می‌دارد که نهادها تبلور مدل‌های ذهنی مشترک هستند (North, 1994, p. 363)، ولی در این مقاله برای جلوگیری از تشتت، از همان اصطلاح سیستم باورها استفاده می‌شود.

2. Self-Imposed Codes of Conduct

3. Political Bodies

داشته‌اند و به نتایج متفاوتی مانند انگلیس و اسپانیا رسیده‌اند. وی در این زمینه می‌نویسد: «مسیرهای متفاوتی که انگلستان و اسپانیا در دنیای جدید در پیش گرفتند سبب شد تا علی‌رغم وجود عوامل مشترک همگرایی که به واسطه نفوذ ایدئولوژیک مشترک وجود داشت، از یکدیگر دور شوند. در اولین چارچوب نهادی به گونه‌ای گسترش یافت که مبادله غیرشخصی پیچیده لازم برای ثبات سیاسی و تصاحب سودهای بالقوه اقتصادی، ناشی از به‌کارگیری دانش فنی نوین را امکان‌پذیر سازد. در دومی روابط شخصی همچنان عامل اصلی بسیاری از مبادله‌های اقتصادی و سیاسی است. این روابط نتیجه چارچوب نهادی در حال تغییر و تحولی است که نه ثبات سیاسی را به‌وجود می‌آورد و نه امکان تحقق دانش فنی نوین را فراهم می‌کند».

North (2005) معتقد است تفاوت عمده‌ای که در تکامل و رشد در انگلستان و هلند از یک سو با اسپانیا و فرانسه از سوی دیگر ایجاد شده است را در یک نگاه ساده می‌توان به تفاوت قدرت چانه‌زنی در بین پادشاه و نمایندگان جامعه نسبت داد که در این کشورها متفاوت بود و سبب پدید آمدن ساختارهای متفاوت نظم و حقوق مالکیت شد. علت این تفاوت قدرت چانه‌زنی را نیز می‌توان عواملی مانند مزایایی که از حفاظت اموال، نصیب نمایندگان می‌شد و امکان جانشینی که برای حاکمان و ساختار اقتصادی آنان ایجاد می‌نمود، نسبت داد. اما این نگاه ناقص بود و باعث نادیده گرفتن نقش‌های مکملی که توسط ساختار باورها به‌دست می‌آید، شد. اروپای غربی دارای ساختار اولیه و رایج باور به مسیحیت است، اما آن ساختار اولیه باور باعث تکامل در بخش‌های مختلف اروپا شد که پیامد تجارب گوناگون آنها بوده است. در هلند و انگلستان تجربه پیشرفت ساختار باورها را به سمت برداشت‌های مدرن از آزادی سوق می‌دهد. در مقابل تجارب اسپانیا نه تنها باعث تداوم فعالیت اقتصادی نشد، بلکه اعتقادات به مانند نظم سلسله مراتبی قرون وسطی خود را نشان داد.

North (2005) معتقد است ترکیب مثبت ساختار باورها با شرایط خاصی که در هلند و انگلستان وجود داشت، سبب پدید آمدن تغییرهایی شد که فراتر از تغییرهای بود که در جریان اصلاح‌های پروتستان پدید آمد و تحولی را در ساختار باورها به وجود آورد که منجر به رشد اقتصادی و تکامل آزادی شد، اما در اسپانیا و کمی کمتر در فرانسه، وضع به گونه‌ای دیگر بود. تکامل ساختار باورها در آنجا به گونه‌ای بود که ساختارهای موجود را استحکام بخشد و به‌عنوان مانعی در جهت رشد اقتصادی و آزادی مدنی عمل نماید.

همان‌طور که مشاهده می‌شود نورث بر اساس چارچوب تحلیلی خود معتقد است علت عملکرد متفاوت اقتصادی کشورها عاملی بیش از اصلاح‌های پروتستان است. وی می‌کوشد با وارد کردن بحث

باورها و به تبع آن نهادها تبیین جامع‌تری از تاثیر عوامل مختلف از جمله دین، فرهنگ و باورها بر عملکرد اقتصادی ارائه نماید.

وبر و نورث

به ارتباط میان وبر و نورث از دو زاویه می‌توان نگریست. نخست آنکه مکتب تاریخی آلمان که وبر بخشی از آن بوده است زمینه‌ساز ظهور مکتب اقتصاد نهادی بود، اما فارغ از این مسأله مهم‌ترین نکته مشترک میان آثار نورث و وبر همان است که خود نورث هم به آن اشاره می‌کند و تلاش وبر جهت ایجاد ارتباط میان ارزش‌ها و باورها با عملکرد اقتصادی همراه است (North, 2005)، اما شیوه تبیین آنها نیز شباهت‌هایی با هم دارد. واحد مشاهده نزد هر دو ایشان، فرد و کنش‌هایش بوده است، چه این کنش‌ها در زمره کنش‌های عقلانی معطوف به ارزش بوده و چه در زمره کنش‌های معطوف به هدف باشد. نکته اساسی نیت‌مند بودن هر دوی این کنش‌ها و معقول بودن آنها از منظر کنشگر است. از نظر نورث مدل‌های تصمیم‌گیری، فردی هستند و ارزش‌ها در کنش‌ها نقش بازی می‌کنند. هر دو اندیشمند به جهت مشاهده به مطالعه تاریخ می‌پردازند. (Swedberg (1999 عقیده دارد که نقطه مشترک و مقایسه نگاه وبری و جامعه‌شناسی اقتصادی جدید اعم از نورث، از توجه فزاینده با ارتباط جامعه‌شناسی اقتصادی، تئوری اقتصادی و تاریخ اقتصادی حاصل می‌شود. تبیینی که وبر از نقش و قدرت ایده‌ها و نحوه فراگیر شدن آنها ارائه می‌دهد، شباهت زیادی با بحث مدل‌های ذهنی نورث دارد. همان‌طور که گفته شد نورث نیز بحث ارائه تبیین اولیه از دنیای اطراف را نقطه شروع باور می‌داند که شباهت زیادی با بحث ایده وبر دارد.

North (2005) در کتاب خود برای نشان دادن ناهنجاری‌های موجود در انتخاب عقلانی به کار پژوهشی وبر در اخلاق پروتستان اشاره می‌کند. وی معتقد است وبر نشان نداده است که این رفتارها و محدودیت‌های غیررسمی چگونه تاثیر خود را بر سیستم اقتصادی می‌گذارد. نقطه آغاز کار نورث بعد از به اتمام رسیدن کار وبر است، جایی که زنجیره‌های علی و نهادسازی‌ها اتفاق می‌افتد و بر انتخاب‌های عقلانی افراد و میزان تعاون ایشان تاثیر می‌گذارد. این چنین است که عدم پیدایش روح سرمایه‌داری در چنین جوامعی معنی‌دار و قابل فهم خواهد شد.

از تحلیل وبر نمی‌توان نتیجه گرفت اخلاق مذهبی پروتستان به ویژه کالونیسیم باعث رشد سرمایه‌داری شده است. از سوی دیگر وبر می‌کوشد ارتباطی میان نگرش مذهبی و ارزش‌ها و همچنین میان ارزش‌ها و رفتار اقتصادی برقرار نماید، اما او نشان نمی‌دهد که چگونه این توالی به خلق نهادها

و سازمان‌هایی می‌انجامد که رشد سیستم اقتصادی را پدید می‌آورند (North, 2005). در پاسخ به انتقادی که نورث از قول کلمن و دیگران به وبر وارد می‌کند، در مقاله‌ای که با همکاری نان تزوینوس^۱ و شریق^۲ نوشت بیان می‌دارد: «زمانی که قواعد وضع می‌شوند، مرحله بعدی تحلیل این است که چگونه بازارهای اقتصادی درون چارچوب نهادی تکامل می‌یابند. بسته به نوع نهادهایی که مستولی می‌شوند و خصوصیت‌های اجرایی آنها، آفرینش، انتشار و تقسیم دانش با هزینه معامله‌های بالا یا پایین رخ می‌دهد. نهادهای مناسب از طریق تثبیت انتظارات منجر به امنیت بیشتری در معامله‌ها می‌شوند. نتیجه این فرآیند همگام با هزینه پایین معامله‌ها، سود بیشتری از تجارت حاصل نموده و در نهایت عملکرد اقتصادی بالاتر می‌رود» (Nantzavinos *et al.*, 2004). در واقع نورث با وارد کردن بحث نهادها به تحلیل، می‌کوشد تحلیل جامع‌تری از اثر باورها و ارزش‌ها بر عملکرد اقتصادی ارائه کند. تحلیلی که با استقبال فراوانی نیز روبه‌رو شده است و اثر فراوانی در مباحث علمی و سیاست‌گذاری داشته است.

نتیجه‌گیری

بررسی‌ها در این پژوهش نشان می‌دهد که مکتب تاریخی آلمان که وبر را نیز می‌توان با وجود تفاوت نظراتش یکی از اعضای آن دانست، تاثیر فراوانی بر شکل‌گیری اقتصاد نهادی و همچنین آرای اندیشمندان آن داشته است. تاثیر و همچنین تفاوت‌ها و شباهت‌های مکتب تاریخی آلمان و به‌ویژه وبر با آرای اندیشمندان نهادی، زمانی آشکارتر می‌شود که به بررسی تطبیقی آثار وی با داگلاس نورث که یکی از موثرترین اندیشمندان نهادی است، پرداخته شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که شباهت‌ها و تفاوت‌های مهمی میان آثار وبر و نورث وجود دارد. هر دو نفر از تحلیل فرد آغاز می‌نمایند، اما با این حال فرد را کنشگر عقلایی کامل که فارغ از باورها و ارزش‌ها عمل می‌کند، نمی‌دانند. این نکته وجه مشترک میان آنها و تضادشان با اقتصاد کلاسیک است. در واقع هر چند هر دو از فرد به‌عنوان واحد تحلیل آغاز می‌کنند، اما می‌کوشند نحوه شکل‌گیری باورها را در افراد و اثر آن بر کنش افراد را تبیین نمایند. از سوی دیگر هر دو اندیشمند بر نقش ایده‌های جدید در پدید آوردن باورهای جدید تاکید می‌کنند. با این وجود تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد، درحالی‌که وبر تنها به توصیف باورها می‌پردازد و معتقد است باورها بر عملکرد اقتصادی موثر هستند، نورث می‌کوشد نقش باورها در شکل‌گیری نهادها را روشن کند و از این طریق تاثیر آنها بر عملکرد اقتصادی را توصیف نماید.

1. Nantzavinos
2. Sharig

همچنین با بررسی آرای تطبیقی وبر به‌عنوان یک جامعه‌شناس، و نورث به‌عنوان یک اقتصاددان نهادگرا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که نقطه‌های اتصال مقوله‌های جامعه‌شناسی با مسایل اقتصادی می‌تواند از دل اقتصاد نهادی بیرون آید. ماکس وبر به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین کلاسیک‌های جامعه‌شناسی و داگلاس نورث به‌عنوان اقتصاددان نهادگرای جدید هر دو با کسب واحدهای تحلیل یکسان و توجه و اهتمام به فهم باورها، آداب و سنن به تحلیل اوضاع اقتصادی در جوامع پرداخته‌اند. با این حال نورث با وارد کردن بحث نهادها توانسته است تحلیل جامع‌تری از این عوامل ارائه کند. در مجموع با توجه به گسترش نهادگرایی در سال‌های اخیر به حوزه جامعه‌شناسی، به نظر می‌رسد توجه به تحلیل‌های نهادی می‌تواند راه را برای همکاری بیشتر اقتصاددانان و جامعه‌شناسان هموار نماید- مسئله‌ای که در سالیان اخیر کمتر در ایران به آن اهتمام و توجه شده است.

منابع

الف) فارسی

- باربر، ویلیام. جی. (۱۳۷۰). *سیر اندیشه اقتصادی*. ترجمه حبیب‌الله تیموری. تهران: انتشارات جامعه و اقتصاد. صفحه ۱۷.
- بهشتی، احمد. (۱۳۷۷). *هرمنوتیک لوازم و آثار: کتاب نقد*. شماره دوم. تهران: انتشارات اندیشه معاصر. صفحه ۵۹.
- پارسونز، تالکوت. (۱۳۷۹). *مقدمه کتاب: اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: انتشارات سمت. صفحه ۷۶.
- تفضلی، فریدون. (۱۳۷۵). *تاریخ عقاید اقتصادی*. تهران: نشر نی. صفحات ۲۰۳-۱۹۶.
- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۷۷). *نظریه تاویل و رویکردهای آن: کتاب نقد*. شماره دوم. تهران: انتشارات اندیشه معاصر. صفحه ۹۴.
- دادگر، بدالله. (۱۳۸۳). *تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی*. تهران: انتشارات دانشگاه مفید. صفحه ۲۹۳.
- دارتبیگ، آندره. (۱۳۷۳). *پدیدارشناسی چیست*. ترجمه ح. رضایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت. صفحه ۱۳.
- ریتزر، جورج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی. صفحات ۳۱-۳۲.
- کرایب، یان. (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی کلاسیک*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: انتشارات آگه. صفحه ۵۵.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۵). سیاست و جامعه‌شناسی در اندیشه ماکس وبر. ترجمه مجید محمدی. چاپ اول. تهران: نشر قطره. صفحات ۵۱۴-۴۹۵.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۰). مقدمه کتاب: اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. مترجم عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری‌کاشانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی. صفحات ۱۹-۱.
- متوسلی، محمود، مشهدی احمد، محمود، و نیکونستی، علی. (۱۳۸۹). غفلت از مسأله نهاد، دلایل و اثرات آن بر مطالعات بین رشته‌ای در اقتصاد. فصلنامه مطالعات بین رشته‌ای، سال اول، شماره سوم، صفحات ۱۵۹-۱۴۱.
- هلایر، فورسایت. (۱۳۷۹). پارسونز، وبر و ... عقلانیت و آزادی. مقالاتی از ماکس وبر درباره ماکس وبر. ترجمه یدالله موقن و احمد تدین. تهران: انتشارات هرمس. صفحه ۲۶۵.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۰). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. مترجم عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی. صفحه ۲۵۲.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۷). دین، قدرت، جامعه. ترجمه احمد تدین. چاپ سوم. تهران: نشر هرمس. صفحات ۳۳۲-۶۷.

ب) لاتین

- Aoki, M. (2010). Understanding Douglass North in game-theoretic language. *Structural Change and Economic Dynamics*, 21, 139-146.
- Coase, R. (1998). The new institutional economics. *The American Economic Review*, 88(2), 72-76.
- Coase, R. (1999). The task of the society. The Annual Conference. *ISNIE Newsletter*, 12(2), 1-5.
- Hamilton, W. (1919). The institutional approach to economic theory. *American Economic Review*, 9(1), 309-318
- Hodgson, G. (2000). What is the essence of institutional economics. *Journal of Economic*, XXXIV(2), 317-317.
- Hodgson, G. M. (2006). What are institutions. *Journal of Economic*, XL(1), 1-26.
- Hodgson, G. M. (Eds.). (2002). *A modern reader in institutional and evolutionary economics*. Edward Elgar. p xiv.
- Kingston, Ch., & Caballero, G. (2009). Comparing theories of institutional change. *Journal of Institutional Economics*, 5(2), 151-180.
- Klein, P. G. (1999). *New institutional economics: Encyclopaedia of law and economic*. In B. Boudewijn & G. De-Geest (Eds.). Edward Elgar. pp. 456-465.
- Menard, C., & Shirley, M. M. (2010). *The contribution of Douglass North to new institutional economics*. Presentation at The Legacy and Work of Douglass C. North, Understanding Institutions and Development Economics. A conference at the Centre for New Institutional Social Science, St. Louis: Washington University. pp. 1-19.
- Nantzavinos, C., North, D., & Sharig, S. (2004). Learning, institutions and economic performance. *Perspectives on Politics*, 2(1), 76-79.

- North, D. C. (1955). Location theory and regional economic growth. *The Journal of Political Economy*, 63(3), 243-258.
- North, D. C. (1990). *Institutions, institutional change and economic performance*. Cambridge: Cambridge University Press. 117 p.
- North, D. C. (1994). Economic performance through time. *The American Economic Review*, 84(3), 359-368.
- North, D. C. (2000). *The new institutional economics and third world development*. In J. Harriss & J. Hunter (Eds.), pp. 17-23.
- North, D. C. (2005). *Understanding the process of economic change*. Preston University Press. pp. 15-155.
- Ranson, B. (2007). Heterodox theoretical convergence: Possibility or pipe dream. *Journal of Economic*, 41(1), 244-244.
- Rutherford, M. (2000). Institutionalism between the wars. *Journal of Economic*. 34(2), 291-303.
- Rutherford, M. (2001). Institutional economics: Then and now. *The Journal of Economic Perspectives*, 15(3), 174-176.
- Schumpeter, J. A. (1981). *History of economic analysis*. London: Routledge. pp. 784-785.
- Smith, A. (1776). *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations*, London: ElecBook Classic. 1152 p.
- Swedberg, R. (1999). Max Weber as economist and as a sociologist: Toward a fuller understanding of Weber's view of economics. *American Journal of Economics and Sociology*, 58(4), 561-582.
- Vandenberg, P. (2002). North's institutionalism and the prospect of combining theoretical approaches. *Cambridge Journal of Economics*, 26(2), 220-220.